

مثنوی مولانای بلخ به تاراج میرود!



ضیا؛ استرالیا

کریمی حکاک، پژوهشگر و استاد ادبیات فارسی در پاسخ به سوالِ مجری تلویزیونی صدای امریکا در برنامه (نقش قلم) پیرامون ثبت مثنوی به نام ایران و ترکیه که؛ اگر مولانا زنده بود، خود را چگونه معرفی می کرد، گفت:
من مسلمانم، خراسانی ام و در بلخ به دنیا آمده ام.
مولانا در بلخ به دنیا آمد، دران زمان کشوری به نام ایران یا ترکیه و یا افغانستان وجود نداشت. آنچه وجود داشت، خراسان بزرگ بود.



مولانا در سال 1207 میلادی درین خانه در بلخ به دنیا آمده . شرم باد به
کسانی
که خانه او را به چنین وضع گذاشته اند.

دوستی داشتم عیار گونه، به نام مرحوم اسماعیل خان، یکتن از معلمین ورزیده در لیسۀ نُعمان. او دکانکی داشت در بازارِ کهنه شهر چاریکار که آن دکانک بیشتر به محل نشست و هم صحبتی دوستانش تخصیص داده شده بود. او مردی بود، ساده، یک لُخت، به درد بخور و پُخته گوی.

روزی از زبانش شنیدم: (کسی که با خر خود در سفر باشد و خر را سوار نشود، آن شخص، خودش خر است...).

هرگاه سخن مرحوم اسماعیل خان را نسبت به تاراج مثنوی مولانا جلال الدین بلخی از سوی ایرانی ها در توافق با ترکیه، که به تازه گی میخوانند مثنوی معنوی مولانای بلخ را به حیث یکی از میراثهای فرهنگی به نام ایران و ترکیه در اداره یونسکو ثبت و راجستر کنند، فرض کنیم، به آن می ماند که از پارس تا زمان پهلوی و اینک تا حکومت اخوند ها جمعاً تا صد سال اخیر، ایران برخ کثیر سلاطین کابل و زعما و حکومتیان کشور ما را چون خر هایی به حساب آورده اند، که شاه پهلوی و حاکمان آخوندی ایران آن خر ها را باید سوار می شدند، که شدند.

کشور، خانه ایست بزرگ، که زعیم و حواریون حکومتی بصورت یک مجموعه به مثابه پدر و مادر بالای ملت تاثیر گذار است. پدر و مادر بدانند، با فرهنگ، با اخلاص، شجیع و با اوصاف نیک، همواره کوشش کرده اند، فرزندان شان نیز از عزت و شایسته گی ها برخوردار باشند. پدران و مادران بی خرد، حیوان صفت و خود خواه در خانواده کوچک و زعما و حکومتی های درنده خوی در خانواده بزرگ (کشور) اند که اتباع مظلوم و مقهور را در تاریکی و بد بختی می گذارند.

ببینید! سرزمین ما در بستر تاریخ با جغرافیای سیاسی متغیر، فراز و نشیب های سیاسی، اجتماعی، علمی، فرهنگی، هنری ... را پشت سر گذاشته. هرگاه به دوره های پسا اسلام خاصه در بخش های علمی، هنری، ادبی توجه شود، دوره های درخشان را در سلاله... صفاریان، تیموریان و غزنویان می یابیم که هرات، بلخ و غزنه کانون علم، ادب، هنر، فرهنگ به شمار رفته و درین مقاطع، جاودانه ترین آثار در عرصه های گوناگون از دقیقی بلخی، فردوسی طوسی، پور سینای بلخی، جامی هروی، مولوی بلخی، سنایی غزنوی، بهزاد و ده ها تن دیگر به جا مانده اند. بدون شک این شاهان و حواریون دانش دوست، هنر دوست، فرهنگ دوست بوده اند که به دانش و دانشمندان، فرهنگ و فرهنگیان ارج می گذاشتند، حمایت می کردند و آنها در نزدیکی شان تا وزارت می رسیدند.

هیئات! عوامل مختلف اجنبی پیش از سلسله ابدالی ها و عوامل داخلی پس از اعلیحضرت احمد شاه درانی که فرزندان حریص و جاه طلب او و باقی حد اعظم سلاله (محمد زایی...) ها با خود خواهی های نا فرجام، ظاهراً زیر نام پشتون (نه همه اقوام پشتون) قاطبه اقوام ساکن در جغرافیای کشور ما را، و ظالمانه تر از همه، اقوام و قبایل پشتون را از نگاه زنده گی معشیتی، مدنی، اجتماعی، دانش، فرهنگ و هر چیز دیگر به قهقرا نشانندند. باز هم تاسف که اقوام پشتون، تاجک، اوزبک، هزاره، ترکمن، بلوچ... و خاصتاً زبان و فرهنگ تاریخی و پر بار دری زبانان در لهجه های گوناگون، توسط سلطنتی های نامتعهد به قوم و ملت و استفاده جویی آنها از نام پشتون (چون: محمد داوود، ظاهر خان، نادر خان و امان الله خان "که در اجتماع قندهار حین خطابه به زبان پشتو گپ زده نتوانسته بود") به عوض آنکه به همه فرهنگ ها و زبانها و اقوام ساکن در افغانستان با دید گاه عالمانه، عاملانه، برادرانه و خودمانانه دست به عمل می شدند، برخلاف، تعدادی از اجیران بیگانه و متعصبین بیمار پشتون، متون درسی مکاتب و مکتوب نویسی را در دوایر رسمی افغانستان به زبان پشتو به اجبار تحمیل کردند. همچنان کورسهای پشتو را برای مامورین دولت و تدریس زبان پشتو را از طریق رادیو افغانستان به راه انداختند و بالأخره پشتو تولنه را ایجاد نمودند، که در مجموع همه این تلاشها به ناکامی گرایید. در حالیکه هر گونه افتخارزبان پشتو و اقوام پشتون به مثابه عزت همه اقوام به حساب می رود. لازم به یاد آوریمت که برخی کسان، فرهنگی های ما را به انتقاد می گیرند که گویا آنها کاری نکرده اند. باید گفت: فرهنگیان صادق و متعهد (شامل همه زبانها و اقوام) در هر برهه یی از تاریخ فریاد شان را در قسمت اعتلای فرهنگ جمعی کشور ما بالا کرده اند. بار بار فریاد زده اند که ایران افتخارات معنوی ملت افغانستان را دزدیده است، در گذشته فرنگ و سایر کشور های اروپایی و از نحس ثور به این سو، ایران، پاکستان و سایر کشور ها، قدیمی ترین و با ارزشترین آثار باستانی ما را به غارت برده اند. اما؛ کجا بود و کجا است آن گوشهای شنوا که به فریاد آنها گوش می داد یا گوش می دهد؟

هرگاه مشخصاً پیرامون دستبرد ایران به ارزشهای ملی و فرهنگی ما بی طرفانه صحبت کنیم، به این نتیجه می رسیم:

محمد رضا شاه پهلوی طی سلطنت ۳۷ ساله اش توانست که ایران را به حیث یکی از کشور های ژاندارم در منطقه مبدل بسازد. از آن پس با انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در ایران، این کشور توانسته است تا امروز در مقابل امریکا ایستاده گی کند و کشور های همسوی خود را علیه امریکا و اسرائیل تغذیه نماید. و اما، حمایت های فرهنگی پادشاه ایران و همچنان حاکمیت ولایت فقیه در ایران در عرصه های علمی، هنری، فرهنگی به حد قابل وصف به مشاهده می رسد. این ایران بود و است که از خیرات هزاران عنوان کتاب علمی، ادبی، تاریخی ... اش به زبان فارسی، همه افغان های دری زبان، پشتو زبان، و گویشگران زبان های دیگر در افغانستان استفاده نموده اند. باری اگر به کتابخانه های پوهنتون کابل و سایر دانشگاه ها و کتابخانه ها و مراکز تعلیمی و تحقیقی مراجعه شود، به مقایسه کتاب های ایرانی، کتابها به زبان دری بسیار کم و به زبان پشتو نادر است. به همین گونه تحقیقات و جستار هایی را که ایرانی ها به ویژه در مورد دانشمندان، شعرا و عرفای ما انجام داده اند، بسیار است. چنانچه از بخت بد تاکنون لغتنامه معیاری در زبان دری نداریم. درین میان ایرانی ها در مورد مولانا جلال الدین بلخی و آثار او تحقیقات، تفسیر نویسی ها و ده ها کار علمی و پر هزینه دیگر را انجام داده اند. شاید یکی از دلایلی که آنها را در غصب افتخارات معنوی ما جرئت داده است همانا بی تفاوتی حکومت های بی کفایت افغانستان، ارزش قایل شدن به کار های انجام داده شده گی ایرانیان و سوء استفاده از نام (ایران) و برچسپ زدن ایران کنونی بر همه حوزه های فرهنگی (ایران بزرگ) یا آریانا باشد. ولیک شرم و تأمل هم در قاموس انسانیت جایگاه خود را دارد که باید مراعات گردد؛ به این معنی:

اگر قرار باشد، مولانا و مثنوی او یک اثر منسوب به جهان پنداشته شود، پس چه توجیهی وجود دارد که این اثر منحصیث یک میراث فرهنگی به نام ایران و ترکیه در ادرة یونسکو ثبت شود؟

اگر قرار باشد که ایران خود را جزئی از حوزه فرهنگی آریانا به حساب می آورد، پس چرا به چنین خط و یا دزدانه عمل کردن به معنای سر زمینی را که مولانا دران زاده شده و تا حدود 12 ساله گی دران آب و خاک پرورش یافته، زبان مثنوی را از بلخ آموخته و مثنوی را به زبان بلخ سروده است را و مرکز آریانا را از یاد برده و اینک با ترکیه جور آمد نموده و خواسته است، افغانستان زادگاه مولانا را نادیده بگیرد؟ حد اقل با دولت افغانستان این موضوع را منحصیث یکی از وارثان مولانا در میان گذاشته؟ اگر در میان نگذاشته دزدی نیست؟

اگر قرار باشد، ایران کار ها و زحمت های تحقیقاتی، تفسیری و طبع آثار مولانا را توجیه کند، پس به REYNOLD ALLENE NICHOLSON رونالد الین نیکلسون انگلیسی هم حق بدهند که آن دانشمند و محقق انگلیسی (1945 - 1968) نیز حق بزرگ به این اثر دارد و درین میراث، انگلیس را هم شریک بسازد. بناءً:

هرچند که اخیراً وزارت خارجه افغانستان درین رابطه یادداشت رسمی به اداره یونسکو ارسال کرده است، اما خیال ما راحت باشد که نه وزارت خارجه و نه وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان که مصروف زد و بند های حزبی، قومی و زبانی خود اند، هرگز داعیه میراث داران اصلی مثنوی و مولانا را که همه مردم افغانستان میراث دار آن به حساب می رود، آن را به تحقق رسانده بتواند. حال وقت آن رسیده که قاطبه فرهنگیان، نویسندگان، روشنفکران، شخصیت ها و نهاد های فرهنگی، مدنی و اجتماعی با استفاده از فضای باز دیموکراسی و آزادی بیان در افغانستان، نه تنها در شهر به شهر و ولایت به ولایت افغانستان، بلکه هر افغان با احساس، وحدت پسند و وطن دوست وظیفه دارند که فریاد شان را نسبت به تاراج میراث فرهنگی کشورشان به مقامات مسئول یونسکو برسانند و بخواهند که این عمل دزدان فرهنگی، مورد پیگرد قانونی قرار گیرد.

نظر شما چیست؟